



# حق الله وحق الناس

رضا استادی

قسمت دوم

□ فرق هشتم که مورد اختلاف است و برخی از فقهاء در آن تردید کرده و یا قبول ندارند:

تبرع به شهادت در حق الله به فتوای بسیاری از فقهاء مانع قبول شهادت نیست ولی در حق الناس ادعای اجماع شده که تبرع مانع قبول است. در جواهر فرموده: بلاخلاف اجده فيه كما اعترف به غير واحد، بل في كشف اللثام: انه مما قطع به الاصحاب سواء كان قبل دعوى المدعى او بعدها، ولعله العمدة في الحكم المزبور لا التعليل بالتهمة الواقعة من كثير...<sup>۶۸</sup> صاحب تکملة فرموده: ان تمّ الاجماع على عدم قبول الشهادة المتبرع فهو ولكنه لا يتم...<sup>۶۹</sup>

در تقریرات بحث آقای گلپایگانی آمده: فالحاصل ان المانع هو التبرع والدليل هو الاجماع فيكون عدم قبول شهادة المتبرع (في حقوق الأدميين) حكما من احكام القضاء نظير عدم تأثير يمين المنكر بلا استدعاء من المدعى...<sup>۷۰</sup> اقول: در مسأله اجماع منقول هست اما در عين حال نمی توان گفت مسأله اجماعی

.....

۶۸ - جواهر ۴۱/۱۰۴.

۶۹ - مبانی التکملة ۱/۱۰۸.

۷۰ - کتاب الشهادت ص ۲۰۸.

است زیرا گفته شده که ظاهر کلام محقق اردبیلی قبول شهادت متبرع است حتی در حق الناس<sup>۷۱</sup>، و نراقی در مستند صریحاً فتوی به قبول داده است<sup>۷۲</sup> و سبزواری هم در کفایه در مسأله اشکال داشته است، و به سرائر ابن ادریس هم قول به قبول نسبت داده شده<sup>۷۳</sup>، از معاصرین هم امام خمینی فرموده: التبرع بالشهادة فی حقوق الناس يمنع عن القبول فی قول معروف و فیه تردد<sup>۷۴</sup> و صاحب تکملة هم فتوی به قبول داده است.<sup>۷۵</sup>

و کیف کان اگر در مسأله اجماع معتبری باشد فهو الدلیل والّا سائر ادله ای که اقامه شده صحیح نیست.

مثلاً گفته شده تبرع به شهادت موجب تهمت است و تهمت هم مانع قبول است. پاسخ داده شده که اولاً متهم یعنی کسی که عدالتش ثابت نباشد و ثانیاً در همه موارد متبرع متهم نیست زیرا برخی موارد شهادت متبرع خلاف میل خود او است و ثالثاً شاید متبرع فکر می‌کرد، که اداء شهادت بر او واجب است و به این جهت پیش از اینکه از او بخواهند، شهادت داده و در این صورت هم اتهام معنی ندارد.

و گاهی به چند روایت نبوی تمسک شده است: کقوله صلی الله علیه وآله: ثم یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل قبل ان یشهد. وقوله صلی الله علیه وآله: تقوم الساعة علی قوم یشهدون من غیر ان یشهدوا مع ماورد من ان الساعة تقوم علی شرار الخلق.

وقوله صلی الله علیه وآله: ثم یجئ قوم یعطون الشهادة قبل ان یسألوها<sup>۷۶</sup>. در پاسخ این روایات گفته شده:

اولاً: این روایات در جوامع حدیثی ما نقل نشده و از حیث سند اعتبار ندارند. ثانیاً: این روایات معارض است با روایت نبوی دیگر: که نقل شده از آن حضرت:

۷۱ - مجمع الفائدة کتاب الشهادات ص ۱۷، البته ایشان هم فرموده لولا الاجماع لكانت مقبولة.

۷۲ - مستند الشیعه کتاب القضاء و الشهادات.

۷۳ - به کفایه سبزواری کتاب القضاء ص ۲۰ و به سرائر ص ۱۸۵ رجوع شود.

۷۴ - تحریر الوسيلة ۴۴۴/۲.

۷۵ - التکملة ص ۲۴.

۷۶ - این روایات را در سنن ابن ماجه ۶۴/۲ و صحیح مسلم ۵۴/۶ و مستند احمد ۴۲۶/۳ و سنن بیهقی

۱۵۹/۱۰ و دعائم الاسلام ۵۰۶/۲ ببینید.

خير الشهداء الذي يأتي بالشهادة قبل ان يسألها<sup>٧٧</sup>.  
 و اینکه در مسالك فرموده است: «جمع بين الحديثين بحمل الاول على الاول  
 والثاني على الثاني» جمع تبرعى است كما لا يخفى .  
 در پایان مسأله ، عبارت شرايع وقواعد را نقل می‌کنیم:  
 قال فى الشرايع: التبرع بالشهادة قبل السؤال يطرق التهمة فيمنع القبول، اما فى  
 حقوق الله تعالى او الشهادة للمصالح العامة فلا يمنع وفيه تردد.  
 قال فى القواعد: لتبرع باقامة الشهادة عند الحاكم قبل السؤال لم يقبل للتهمة وان  
 كان بعد الدعوى ولا يصير به مجروحاً، اما حقوق الله تعالى او الشهادة للمصالح العامة فلا  
 يمنع التبرع القبول اذ لا مدعى لها.

□ فرق نهم که مورد قبول است اما نمی‌توان آن را فرق بين حق الناس و مطلق حق  
 الله دانست:

شهادت بر شهادت در حق الناس قبول می‌شود و در حدود که حق الله است پذیرفته  
 نمی‌شود. پس این فرق بين قسمی از حق الله که حدود است می‌باشد و بين حق الناس<sup>٧٨</sup>.  
 و از عبارت جواهر استفاده می‌شود که حد هم گاهی حق الناس است پس فرق بين  
 حدود و غير حدود است نه بين حدود و حق الناس.

قال فى المبسوط ٢٨/٥:

لا يقبل الشهادة على الشهادة عند نافي شئ من الحدود ويقبل في الاموال او ما المراد  
 به المال وفي القصاص وقال بعضهم: حقوق الآدميين كلها يثبت بالشهادة على الشهادة  
 ويقبل فيها كتاب قاض الى قاض وعندنا لا يقبل فى شئ من الاحكام، قالوا سواء كان مالا  
 او حداً مثل حد القذف او قصاصاً.  
 اما حقوق الله تعالى فعندنا لا يثبت بشهادة على شهادة ولا كتاب قاض الى قاض

.....

٧٧ - مباني التكملة ١٠٨/١.

٧٨ - به شرايع و مسالك ٤١٦/٢ و جواهر ١٩١/٤١ و قواعد علامه چاپ شده با ايضاح الفوائد ٤٤٥/٤ و  
 تحرير علامه ٢١٥ و كشف اللثام كتاب الشهادات ٢٠٤/٢ و خلاف شيخ طوسی ٦٢٩/٢ و تحرير الوسيلة ٤٤٩/٢  
 و مباني التكملة ١٤٢ و كتاب الشهادات تقريرات بحث آقاي گلپايگانی ٣٤٧ رجوع شود.



وقال بعضهم تقبل ويثبت بذلك .

قال في الجواهر: و كيف كان فهي مقبولة في حقوق الناس غير الحد منها... نعم

لا تقبل في الحدود المبتية على التخفيف<sup>٧٩</sup>.

و در عين حال فاضل هندی در كشف اللثام اين فرق را بين مطلق حق الله و حق الناس

دانسته نه فقط حدود<sup>٨٠</sup> و از علامه حلی در تذکره هم همین قول نقل شده است. در عبارت

خلاف هم نسخه بدل حدود الله: «حقوق الله» است<sup>٨١</sup>.

و اما دليل مسأله، اولاً روشن است که قبول شهادت بر شهادت طبق قاعده است و

دليل خاص لازم ندارد بلکه عدم قبول دليل می خواهد، و عدم قبول، در حدود فقط دليل دارد

نه در مطلق حق الله، و اصلاً در روایات این مسأله لفظ حد هست نه حق الله.

محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن طلحة بن زيد عن ابي

عبدالله عن ابيه عن علي عليه السلام انه كان لا يجيز شهادة على شهادة في حد<sup>٨٢</sup>.

و باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى

الخشمي عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن ابيه قال: قال عليه السلام: لا تجوز شهادة على

شهادة في حد ولا كفالة في حد، و رواه الصدوق باسناده عن غياث بن ابراهيم<sup>٨٣</sup>.

عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: لا كفالة في حد ولا شهادة على شهادة<sup>٨٤</sup>.

وفي فقه الرضا عليه السلام: ولا تجوز شهادة على شهادة في الحدود<sup>٨٥</sup>.

□ فرق دهم که مورد قبول مشهور است:

اگر دو نفر عادل شهادت دادند و قبل از اینکه حاکم حکم کند، فاسق یا کافر شدند

.....  
٧٩ - جواهر ٤١/١٨٩ - ١٩٢

٨٠ - كشف اللثام ٢/٢٠٤ كتاب الشهادات.

٨١ - خلاف ٢/٦٢٩.

٨٢ - الوسائل ١٨/٢٩٩ به نقل از تهذيب ٦/٢٥٥.

٨٣ - الوسائل ١٨/٢٩٩ به نقل از تهذيب و استبصار و فقيه.

٨٤ - مستدرک ٣/٢١٤ به نقل از دعائم، بنا بر اینکه جمله دوم هم به قرينه جمله اول مربوط به حدود

باشد.

٨٥ - مستدرک الوسائل ٣/٢١٤.

حاکم در حق الناس حکم می‌کند اما در حق الله حکم نمی‌کند یعنی عدالت عند اقامة الشهادة در حق الناس کافی است و عدالت عند حکم الحاکم لازم نیست اما در حق الله عدالت عند حکم الحاکم لازم است.<sup>۸۶</sup> البته برخی از فقهاء مانند علامه در مختلف و شهید در حق الناس هم گفته‌اند: عدالت عند الحکم لازم است.<sup>۸۷</sup>

برای این فرق به اجماع تمسک شده است که اگر اجماع معتبر محقق باشد فلا اشکال، اما گفته شده اجماع، محتمل المدرك است و کاشف از قول معصوم نیست زیرا احتمال دارد مدرک مجمعین همان وجوهی باشد که در کتابها نقل شده و ما هم برخی را نقل و رد می‌کنیم.

به قاعده تدرء الحدود بالشبهات تمسک شده و به این بیان که طرؤفسق بعد الشهادة وقبل الحکم موجب شبهه است.

جواب داده شده که طرؤفسق بلکه طرؤکفر موجب شبهه در شهادت سابقه نمی‌شود اللهم الا در مواردی که فسق و کفر طاری موجب شک در عدالت سابقه شود و این صورت هم مورد بحث نیست

محقق اردبیلی فرموده: الا ان يكون المشهود به حقاً لله تعالى محضاً مثل الزنا فانه لا يحکم بطرؤفسق الشاهد قبل الحکم کانه للاجماع، ولکونه مبنياً على التخفيف ولانه يدراء بالشبهات ولاشک ان مثل ذلك قد يسمى شبهة...<sup>۸۸</sup>

اجماع و قاعده درء الحدود، پاسخ داده شد دلیل دیگر که مبنی بودن حق الله بر تخفیف باشد نیز اینجا کار ساز نیست زیرا تخفیف و مسامحه مربوط به قبل از ثبوت است ولی وقتی با شهادت عدلین ثابت شد حاکم حق مسامحه ندارد و باید حکم کند.

نکته دیگر که در قاعده تدرء الحدود به نظر می‌آید اینکه این قاعده بر فرض مفید باشد، برای مطلق حق الله مفید نیست و فقط برای حدود مفید است.

.....

۸۶ - به شرایع و مسالک ۴۱۹/۲ و جواهر ۲۱۹/۴۱ و مبسوط ۲۴۴/۸ و قواعد و ارشاد علامه، و کفایه سبزواری، کتاب الشهادات الورق الاخير - مستند الشيعة، کتاب الشهادات الفصل السادس فی الطواری، و کتاب الشهادات آقای گلپایگانی ص ۴۰۳ و تحریر الوسيلة ۴۵۲/۲ رجوع شود.

۸۷ - مختلف کتاب القضاء ص ۱۷۶.

۸۸ - مجمع الفائدة، کتاب الشهادات، الورق الاخير.

از این جهت که این فرق دلیل محکم و قابل قبولی ندارد صاحب تکملة گفته است: لو شهدا ثم فسقا او فسق احدهما قبل الحكم فالمشهور عدم جواز الحكم بشهادتهما في حقوق الله، واما حقوق الناس ففيه خلاف، والظاهر هو الحكم بشهادتهما مطلقاً لان المعبر انما هو العدالة حال الشهادة<sup>۸۹</sup>.

□ فرق یازدهم که با صرف نظر از خصوصیات فی الجملة مورد قبول است:

اگر موجب حد با اقرار مجرم ثابت شود (نه با بیئنه و...) و مجرم پس از اقرار توبه کند امام مخیر است<sup>۹۰</sup> که او را عفو کند و یا حد بر او جاری نماید، این مخیر بودن امام در حدود الله است اما در حقوق الناس ساقط نمی شود مگر به اسقاط صاحب حق<sup>۹۱</sup> قال فی کشف اللثام: ثم المراد بالحد (فی هذه المسألة) حدود الله فاما ما كان من حقوق الناس لا يسقط الا باسقاط صاحب الحق و سیأتی فی حد القذف انه لا يسقط الا بالبیئنه او اقرار المقذوف او عوفوه او اللعان، و فی حد السرقة انه لا يسقط بالتوبه بعد الاقرار<sup>۹۲</sup>.

وقال فی الرياض: ثم هذا فی حدود الله تعالی واما حقوق الناس فلا يسقط الحد الا باسقاط صاحبه كما صرح به بعض الاصحاب ووجهه واضح...<sup>۹۳</sup>  
صاحب جواهر فرموده است این مخیر بودن در همه حدود هست گرچه مانند حد سرقت باشد که مربوط به حقوق الناس است<sup>۹۴</sup> پس فرق بین حدود و سائر حقوق الناس است.

در شرایع فرموده: اگر مقتول وارثی غیر از امام نداشته باشد امام یا باید قصاص کند و

.....

- ۸۹ - مبانی التكملة ص ۱۴۸.  
۹۰ - امام معصوم مقصود است و نواب او هم در این مسأله به او ملحق می شوند، به جواهر ۲۹۳/۴۱ -  
۴۹۴ و تحریر الوسيلة ۴۶۰/۲ رجوع شود.  
۹۱ - به شرایع و مسالك ۴۲۶/۲ و جواهر ۲۹۳/۴۱ و تحریر الوسيلة ۴۶۰/۲ و ۵۹۷ و مبانی التكملة ۱/  
۱۷۷ - ۱۷۸ و كشف اللثام كتاب الحدود ص ۲۱۴ و رياض المسائل ۵۲۳/۲ و جامع المدارك ۲۷۴/۶ و ۲۷۷ و جواهر ج ۳۹ ص ۴۳ و ج ۴۳ ص ۳۵۵ رجوع شود.  
۹۲ - كشف اللثام كتاب الحدود ص ۲۱۴.  
۹۳ - رياض المسائل ۵۲۳/۲.  
۹۴ - جواهر ۲۹۴/۴۱ - ۲۹۵.



یا دیه بگیرد و نمی‌تواند عفو کند، و در مسالک فرموده مستند این فتوی صحیحه ابی ولاد از حضرت صادق علیه السلام است<sup>۹۵</sup>. و وجه آن این است که این مورد از حقوق الناس است و دلیل این فرق روایات است:

عن ابن محبوب عن ابن رثاب عن ضریس الكناسی عن ابی جعفر علیه السلام قال: لا یعفی عن الحدود التي لله دون الامام، فاما ما كان من حقوق الناس في حد فلا بأس بان يعفی عنه دون الامام.<sup>۹۶</sup>

عن ابن محبوب عن العلا عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: قلت له: رجل جنی علی اعفوعته؟ او ارفعه الی السطان؟ قال هو حقتك ان عفوت عنه فحسن وان رفعت الی الامام فانما طلبت حقتك و كيف لك بالامام.<sup>۹۷</sup>

وفی فقه الرضا علیه السلام: اروی عن العالم علیه السلام انه قال: لا یعفا عن الحدود التي لله عزوجل دون الامام علیه السلام فانه مخیر ان شاء عفا وان شاء عاقب — الی ان قال — وما كان من حدود الله جل وعز دون الناس مثل الزنا واللواط و شرب الخمر فالامام مخیر فيه ان شاء عفا الامام وان شاء عاقبه وما عفا الامام فقد عفا الله وما كان بين الناس فالقصاص اولی.<sup>۹۸</sup>

وقال الصدوق فی المقنع: ولل امام ان یعفو عن كل ذنب بين العبد وخالقه فان عفا عنه جاز عفوه وان كان الذنب بين العبد والعبد فليس للامام ان یعفو. در مورد این روایات و عبارات یادآوری چند نکته لازم است:

۱ — اگر فرق در این مورد را اینطور عنوان کنیم: حق الله را فقط امام می‌تواند عفو کند و اما حق الناس را هم امام و هم صاحب حق می‌توانند عفو کنند، شاید روایت اول دلالت بر این فرق داشته باشد زیرا فرموده حق الناس را اشکالی ندارد صاحب حق عفو کند، بگوئیم معنایش این است که امام می‌تواند و صاحب حق هم همینطور نه اینکه منحصر به صاحب حق باشد، اما روایت دوم و سوم دلالتی ندارد.

.....

۹۵ — مسالک ۳۱۳/۲.

۹۶ — الوسائل ۳۳۰/۱۸ و ۴۵۴ به نقل از کتب اربعه.

۹۷ — الوسائل ۴۵۴/۱۸ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

۹۸ — مستدرک الوسائل ۲۱۹/۳.

اما اگر فرق را اینطور عنوان کنیم که حق الله را امام می‌تواند عفو کند و حق الناس را نمی‌تواند، پس این روایات هیچ دلالتی بر این فرق ندارد، بلکه این فرق از عبارت مفنح استفاده می‌شود.

۲ - در این روایات قید اینکه حق الله با اقرار ثابت شده باشد نیست ولی در دو روایت دیگر که بعداً نقل می‌شود هست.

۳ - و نیز در این روایات قید توبه هم مطرح نیست و ظاهراً در روایات دیگر هم نیست.<sup>۹۹</sup>

عن ابی الحسن الثالث علیه السلام فی حدیث: واما الرجل الذی اعترف باللواط فانه لم یقم علیه البیتة وانما تطوع بالاقرار من نفسه، واذا كان للامام الذی من الله ان یعاقب عن الله کان له ان یمن عن الله اما سمعت قول الله: «هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب»<sup>۱۰۰</sup>.

عن ابی عبدالله البرقی عن بعض اصحابه عن بعض الصادقین علیهم السلام قال: جاء رجل الی امیر المؤمنین علیه السلام فاقرب بالسرقة فقال له: اتقرء شیئاً من القرآن؟ قال: نعم سورة البقرة، قال: قدوهبت یدک لسورة البقرة قال: فقال الاشعت: اتعطل حداً من حدود الله؟ فقال: وما یدرک ما هذا؟ اذا قامت البینة فلیس للامام ان یعفو واذا اقر الرجل علی نفسه فذاک الی الامام ان شاء عفا وان شاء قطع<sup>۱۰۱</sup>.

واما روایت زرارة از ابی جعفر علیه السلام: کان علی علیه السلام لا یرى ان یعفا عن شیء من الحدود<sup>۱۰۲</sup> با روایات فوق تنافی ندارد زیرا عدم اعمال حق، منافی با ثبوت اصل حق نیست.

تا اینجا از روایات استفاده شد که امام در برخی صور حق عفو مجرم را دارد در صورتی که حق الله و حد باشد اما اینکه امام حق الناس را نمی‌تواند عفو کند از روایت ابی ولاد استفاده می‌شود:

.....

۹۹ - مستدرک الوسائل ۳/۲۱۹.

۱۰۰ - الوسائل ۱۸/۳۳۱ به نقل از تحف العقول.

۱۰۱ - الوسائل ۱۸/۳۳۱ به نقل از فقیه و تهذیب و استبصار.

۱۰۲ - الوسائل ۱۸/۴۹۵ به نقل از فقیه.



محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد و عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن ابي ولاد الحناط قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجل مسلم قتل رجلاً مسلماً (عمداً) فلم يكن للمقتول اولياء من المسلمين الا اولياؤه من اهل الذمة من قرابته فقال: على الامام ان يعرض على قرابته من اهل بيته (دينه) الاسلام فمن اسلم منهم فهو وليه يدفع القاتل اليه فان شاء قتل وان شاء عفا وان شاء اخذ الدية فان لم يسلم احد كان الامام ولي امره فان شاء قتل وان شاء عفى وان شاء اخذ الدية فجعلها في بيت مال المسلمين لانّ جناية المقتول كانت على الامام فكذلك تكون دية لامام المسلمين قلت: فان عفا عنه الامام فقال: انما هو حق جميع المسلمين وانما على الامام ان يقتل او يأخذ الدية وليس له ان يعفو<sup>١٠٣</sup>

وعنه عن ابي ولاد قال: قال ابو عبدالله عليه السلام في الرجل يقتل وليس له ولي الا الامام انه ليس للامام ان يعفو، له ان يقتل او يأخذ الدية فيجعلها في بيت مال المسلمين، لانّ جناية المقتول كانت على الامام وكذلك تكون دية لامام المسلمين<sup>١٠٤</sup>.

#### □ فرق دوازدهم كه مورد قبول است:

قال في الشرايع: لا كفالة في حد ولا شفاعة في اسقاطه ولا تأخير فيه مع الامكان والامن من توجه ضرر<sup>١٠٥</sup>.

دليل ابن مسأله روايات است:

في الصحيح والحسن عن الصادق عليه السلام قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا كفالة في حد<sup>١٠٦</sup>.

عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبدالله عليه السلام: قال قال امير المؤمنين عليه السلام: لا يشفعن احد في حد اذ بلغ الامام فانه لا يملكه واشفع

.....

١٠٣ - الوسائل ٩٣/١٩ به نقل از كافي و فقيه و تهذيب.

١٠٤ - الوسائل ٩٣/١٩ به نقل از تهذيب.

١٠٥ - به شرايع و مسالك ٤٣٤/٢ و جواهر ٣٩٤/٤١ و رياض المسائل ٥٣٧/٣ و كشف اللثام كتاب

الحدود ص ٢٢٧ و مباني التكملة ١٨٤/١ - ١٨٥ رجوع شود.

١٠٦ - الوسائل ٣٣٣/١٨ به نقل از كافي و تهذيب.

فيما لم يبلغ الامام اذ ارايت الندم، واشفع عند الامام في غير الحد مع الرجوع من المشفوع له، ولا يشفع في حق امرء مسلم ولا غيره الا باذنه. ١٠٧

عن مثنى الخياط عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
لاسامة بن زيد لا يشفع في حد ١٠٨.

عن سلمة عن ابي عبدالله عليه السلام قال: كان اسامة بن زيد يشفع في الشيء الذي  
لا حد فيه فاتي رسول الله صلى الله عليه وآله بانسان قد وجب عليه حد فشفع له اسامة، فقال  
رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تشفع في حد ١٠٩.

عن السكوني عن جعفر عن ابيه عن علي عليه السلام في حديث قال: ليس في  
الحدود نظر ساعة. ١١٠

عن الدعائم عن امير المؤمنين عليه السلام قال: لأبأس بالشفاعة في الحدود اذا كانت  
من حقوق الناس يسألون فيها قبل ان يرفعونها فاذا رفع الحد الى الامام فلا شفاعة ١١١.

وعن الدعائم ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال: لا كفالة في حد ولا شهادة على  
شهادة ولا يجوز كتاب قاض الى قاض ١١٢.

#### □ فرق سيزدهم كه برخى فقهاء قبول دارند:

فتواى مشهور اين است: اذا جنت ام الولد تعلقت الجناية برقبته وللمولى  
فكها... ١١٣

اما شيخ در مبسوط فرموده: اذا جنت ام الولد كان ارش جنائتها على سيدها... ١١٤

١٠٧ - الوسائل ١٨/٣٣٣ به نقل از كافي و فقيه و تهذيب.

١٠٨ - الوسائل ١٨/٣٣٣ به نقل از كافي.

١٠٩ - الوسائل ١٨/٣٣٣ به نقل از كافي.

١١٠ - الوسائل ١٨/٣٣٣ به نقل از تهذيب.

١١١ - مستدرک الوسائل ٣/٢٠٧.

١١٢ - مستدرک الوسائل ٣/٢١٩.

١١٣ - به شرايع و كشف اللثام كتاب المعنى ص ٣٩ و جواهر ٣٤/٣٨٢ و ج ٣٤ ص ٣٣ و مختلف

كتاب القصاص ص ٢٧٠ و خلاف شيخ طوسى رجوع شود.

١١٤ - المبسوط ٧/١٦٠.

و ابن براج هم فرموده: واذا جنت ام الولد جنایة كان علی سیدها ارش جنایتها<sup>۱۱۵</sup>  
علامه حلی در مختلف فرموده: قول شیخ در مبسوط بعید از صواب نیست زیرا مولی  
با استیلا مانع بیع ام الولد شده پس مثل این است که او جانی عمدی را آزاد کرده  
باشد.<sup>۱۱۶</sup>

شرايع پس از اینکه فتوای مشهور را گفته، فرموده و فی روایة مسمع عن ابی عبدالله  
علیه السلام جنایتها فی حقوق الناس علی سیدها<sup>۱۱۷</sup>.

و در جای دیگر فرموده: و فی روایة جنایتها علی مولاها<sup>۱۱۸</sup>.

کشف اللثام فتوی مشهور را نقل کرده سپس به فتوای شیخ در کتاب دیات مبسوط  
اشاره کرده و فرموده: یؤیده قول الصادق علیه السلام فی خبر مسمع...<sup>۱۱۹</sup>

صاحب جواهر فرموده: شیخ در دیات مبسوط به خبر مسمع عمل کرده و برخی  
فقه‌های بعد شیخ هم به آن متمایل شده، ولی لاریب فی ضعفه لا یتعلق او عموم مادله علی  
تعلق الجنایة برقبة المملوك بل یمکن حمل خبر مسمع علی ان للسید الفداء<sup>۱۲۰</sup>.

و روایت مسمع این است: محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن نعیم  
بن ابراهیم عن مسمع بن عبد الملك عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ام الولد جنایتها فی حقوق  
الناس علی سیدها وما كان من حقوق الله عزوجل فی الحدود فان ذلك فی بدنها قال: ویقاص  
منها للممالیک ولاقصاص بین الحر والعبد.<sup>۱۲۱</sup>

#### □ فرق چهاردهم که مورد قبول مشهور است:

فتوای مشهور و نیز فتوای امام خمینی در تحریر الوسیلة این است که در قصاص دست  
راست به دست راست قطع می‌شود و اگر جانی دست راست نداشت، دست چپ او به

.....

- ۱۱۵ - المهذب ۲/ ۴۸۸.  
۱۱۶ - المختلف کتاب القصاص ۲۷۰.  
۱۱۷ - الجواهر ۳۴/ ۳۸۲.  
۱۱۸ - الجواهر ج ۴۳ ص ۳۳.  
۱۱۹ - کشف اللثام کتاب العتق ص ۳۹.  
۱۲۰ - الجواهر ج ۳۴/ ۳۸۳.  
۱۲۱ - الوسائل ۱۹/ ۷۶ و ۱۸/ ۵۸۷ به نقل از کافی و فقیه و تهذیب.



دست راست قطع می‌شود و اگر دست چپ هم نداشت پایش به دست راست قطع می‌شود و اگر پا نداشت باید دیه بدهد.

و فتوای بعض فقهاء مانند فخرالمحققین و شهید ثانی و آیه الله خوئی در تکملة این است که «دست راست به دست راست قطع می‌شود و اگر جانی دست راست نداشت دست چپ او به دست راست قطع می‌شود و اگر دست چپ نداشت باید دیه بدهد. مستند فتوای اول دو روایت است که بعداً نقل می‌کنیم و مستند فتوای دوم آیه قصاص است و صاحبان فتوای دوم یکی از آن دو روایت را قابل استناد ندانسته و دیگری را هم ظاهراً ندیده‌اند، این دو فتوی مربوط به قصاص بود که حق الناس است. اما در حدسرت که حق الله است اگر سارق دست راست نداشت مشهور این است که دست چپش یا پایش قطع نشود و حد مبدل به تعزیر گردد، مدرک این فتوی هم روایات است.<sup>۱۲۲</sup>»

#### واقا روایات:

محمد بن قیس عن ابي جعفر عليه السلام قال: قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی السارق اذا سرق قطع یمینه واذا سرق مرة اخرى قطعت رجله اليسرى، ثم اذا سرق مرة اخرى سجنه وترکت رجله الیمنی یمشی علیها الی الغائط ویده اليسرى یاکل بها ویستنجی بها...<sup>۱۲۳</sup>  
عن عبدالرحمن بن الحجاج، قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن السارق یسرق فتقطع یده، ثم یسرق فقطع رجله، ثم یسرق، هل علیه قطع؟ فقال: فی کتاب علی علیه السلام: ان رسول الله صل الله علیه وآله مضی قبل ان یقطع اکثر من یدورجل، ... قال: فقلت له: لوان رجلاً قطعت یده اليسرى فی قصاص فسرق ما یصنع به؟ قال: فقال: لا یقطع و لا یترك بغير ساق، قال: قلت: فلوان رجلاً قطعت یده الیمنی فی قصاص ثم قطع یدرجل یقتص منه ام لا؟ فقال: انما یترك فی حق الله عزوجل فاما فی حقوق الناس فیقتص منه فی

.....

۱۲۲ - به جواهر ۵۳۸/۴۱ و شرایع و مسالک ۴۴۶/۲ - ۴۴۷ و تکملة المنهاج ص ۵۱ و تحریر الوسیله ۴۸۹/۲ و مفتاح الکرامة ۱۳۷/۱۰ و نیز جواهر ۳۳۱/۴۱ و مسالک ۴۸۳/۲ و تحریر الوسیله ۵۴۱/۲ و تکملة المنهاج ص ۹۳ رجوع شود.

۱۲۳ - وسائل الشیعة ۴۹۲/۱۸ به نقل از کافی و تهذیب و علل الشرایع.

الاربع جميعاً<sup>١٢٤</sup>.

عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن حبيب السجستاني قال: سألت ابا جعفر عليه السلام عن رجل قطع يدين لرجلين اليمينين قال: فقال: يا حبيب تقطع يمينه للذي قطع يمينه اولاً وتقطع يساره للرجل الذي قطع يمينه اخيراً لانه انما قطع يد الرجل الاخير ويمينه قصاص للرجل الاول قال: قلت: انّ علياً عليه السلام انما كان يقطع اليد اليمنى والرجل اليسرى فقال: انما كان يفعل ذلك في ما يجب من حقوق الله فاما يا حبيب حقوق المسلمين فانه تؤخذ لهم حقوقهم في القصاص اليد باليد اذا كانت للقاطع يد، والرجل باليد اذا لم يكن للقاطع يد، فقلت له: او ما تجب عليه الدية وتترك له رجله؟ فقال: انما يجب عليه الدية اذا قطع يدرجل وليس للقاطع يدان ولا رجلان فثم تجب عليه الدية لانه ليس له جارحة يقاصّ منها. ١٢٥

وفي الوسائل عن المحاسن عن ابن محبوب مثله الى قوله: قصاص للرجل الاول، ثم قال: فقلت: تقطع يده جميعاً فلا يترك له يد يستنظف بها؟ فقال: نعم انها في حقوق الناس فيقتص في الاربع جميعاً، فاما في حق الله فلا يقتص منه الا في يدورجل، فان قطع يمين رجل وقد قطعت يمينه في القصاص قطعت يده اليسرى وان لم يكن له يدان قطعت رجله باليد التي قطع، ويقتص منه في جوارحه كلها اذا كانت في حقوق الناس.<sup>١٢٤</sup>

اقول: رواية حبيب سجستاني كه در سه كتاب از كتب اربعة و نيز در محاسن برقى نقل شده روايتى است معمول بها كما فى تحرير الوسيلة.

قال: يعتبر في القصاص التساوى في المحل مع وجوده فتقطع اليمين باليمين، واليسار باليسار، ولولم يكن له يمين وقطع اليمين قطعت يساره، ولولم يكن له يد اصلاً قطعت رجله على رواية معمول بها ولا بأس به...<sup>١٢٧</sup>

رتال جامع علوم سنانى

١٢٤ - وسائل الشيعة ٤٩٥/١٨ به نقل از تهذيب و استبصار. اين روايت صحيحه است.

١٢٥ - وسائل الشيعة ١٣١/١٩ به نقل از كافي و فقيه و تهذيب، در مورد سند اين حديث به مفتاح

الكرامة ١٣٦/١٠ رجوع شود در آنجا اعتبار حديث تقويت شده است.

١٢٦ - وسائل الشيعة ١٣١/١٩ به نقل از محاسن برقى.

١٢٧ - تحرير الوسيلة ٥٤١/٢.

### □ فرق پانزدهم که مورد قبول همه فقهاء است:

در حدود الله واجب است بر حاکم در صورتی که علم به جرم پیدا کرد اقامه حد نماید و نیازی به شکایت کسی، یا مطالبه اقامه حد ندارد اما در حق الناس گرچه حاکم علم پیدا کند اقامه حد توقف بر مطالبه صاحب حق دارد<sup>۱۲۸</sup>.

عبارت شرایع این است: يجب على الحاكم اقامة حدود الله تعالى بعلمه كحد الزنا اما حقوق الناس فتقف اقامتها على المطالبة حداً كان او تعزيراً<sup>۱۲۹</sup>.  
و صاحب ریاض فرموده: در این مسأله ظاهراً خلافی و اشکالی نیست<sup>۱۳۰</sup>.  
روایاتی که می‌تواند مدرک این فتوای باشد و یا برخی از فقها در این فتوی به آن تمسک یا استیناس کرده‌اند سه روایت است:

۱ - روایت حسین بن خالد<sup>۱۳۱</sup> که در فرق اول یاد شد مراجعه شود.

۲ - صحیحة فضیل عن الصادق علیه السلام: اذا اقر على نفسه انه شرب خمرأ حده فهذا من حقوق الله تعالى، وان اقر على نفسه بالزنا وهو غير محصن فهذا من حقوق الله تعالى، واما حقوق المسلمين فاذا اقر على نفسه عند الامام بفرية لم يحده حتى يحضر صاحب الفرية او وليه، واذ اقر بقتل رجل لم يقتله حتى يحضر اولياء المقتول فطالبوه بدم صاحبهم<sup>۱۳۲</sup>.

۳ - صحیحة فضیل ايضاً عن ابي عبد الله عليه السلام قال: من اقر على نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمين فليس على الامام ان يقيم عليه الحد الذي اقر به عنده حتى يحضر صاحب الحد او وليه ويطلبه بحقه<sup>۱۳۳</sup>.

اقول: روایت حسین بن خالد دلالت دارد بر این که اگر حاکم علم پیدا کرد در حق الله باید اقامه حق کند ولی در حق الناس بستگی به مطالبه صاحب حق دارد.

.....  
۱۲۸ - به شرایع و مسالك ۴۳۱/۲ و جواهر ۳۶۶/۴۱ و ايضاح الفوائد ۴۹۰/۴ و مبانی التكملة ۲۲۷/۱

رجوع شود.

۱۲۹ - جواهر ۳۶۶/۴۱.

۱۳۰ - ریاض المسائل ۵۳۳/۲.

۱۳۱ - وسائل الشیعة ۳۴۴/۱۸.

۱۳۲ - وسائل الشیعة ۳۴۳/۱۸.

۱۳۳ - وسائل الشیعة ۳۴۴/۱۸ به نقل از کافی ۲۲۰/۷.



اما در روایت بعدی موضوع علم قاضی مطرح نیست، اقرار مجرم مطرح است که شاید هم برای قاضی علم نیاورد فتأمل..

□ فرق شانزدهم که از عبارت چند نفر از فقهاء استفاده می شود:

در حق الله حکم قاضی متوقف بر مطالبه کسی نیست اما در حق الناس حکم حاکم توقف بر مطالبه صاحب حق دارد.

در مسالك فرموده: الحكم بحق الآدمی مطلقاً يتوقف على التماسه. ۱۳۴

در كشف اللثام فرموده: القضاء في حقوقهم يقف على المطالبة... ۱۳۵

مرحوم آشتیانی فرموده: قدادعی جماعة الاجماع على توقف القضاء في حقوق الناس على مطالبه ذی الحق، وهو كذلك. ۱۳۶.

مرحوم اردبیلی فرموده: لایحکم له فی الاموال والدماء بعد ثبوتها عنده الا بعد مطالبته  
ایام ۱۳۷.

و صاحب وسیله که از قدما است فرموده: و اذا ثبت الحق لم یحکم به الا بالتماس  
صاحبه ۱۳۸.

اقول: ممکن است گفته شود مقصود از حکم در این عبارات اجراء حکم است که در فرق پانزدهم گذشت نه خود حکم و قضاوت، فتأمل.

□ فرق هفدهم که برخی از فقهاء به استناد برخی روایات گفته اند:

در حق الناس وحدی که حق الناس باشد، بین حر و عبد فرقی نیست اما در حق الله برخی فقهاء گفته اند که حدّ عبد نصف حدّ حر است ولی مشهور، فتوی به تساوی داده اند. ۱۳۹.

رتال جامع علوم انسانی

۱۳۴ - مسالك شهید ثانی ۴۳۱/۲.

۱۳۵ - كشف اللثام كتاب الحدود ص ۲۲۶.

۱۳۶ - كتاب القضاء ص ۵۱.

۱۳۷ - مجمع الفائدة كتاب الحدود ص ۲۳.

۱۳۸ - وسیله ابن حمزه كتاب القضاء ص ۲.

۱۳۹ - به مقنع صدوق ص ۱۵۴ - ۱۵۳ و شرح لمعه شهید ۳۰۵/۲ و مختلف علامه كتاب الحدود ص



مستند فرق، روایت ابی بکر حضرمی است:

قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن عبد مملوك قذف حراً قال يجلد ثمانين جلدة هذا من حقوق المسلمين واما ما كان من حقوق الله فانه يضرب نصف الحد، قلت الذي من حقوق الله ماهو؟ قال: اذا زنى او شرب الخمر فهذا من الحدود التي يضرب فيها نصف الحد. ١٤٠

و مؤيد اين روایت، روایت حماد بن عثمان است.

قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: التعزير كم هو؟ قال: دون الحد، قلت: دون ثمانين؟ فقال: لا ولكنها دون الاربعين، فأنها حد المملوك... ١٤١  
و مؤيد ديگر روایت حلی است:

عن ابی عبدالله عليه السلام قال: اذا قذف العبد الحر جلد ثمانين وقال: هذا من حقوق الناس ١٤٢.

ولی چون روایت حضرمی شاذ و موافق با فتوای عامه است و روایات معتبره داله بر تساوی مشهور و مورد فتوی مشهور است گفته شده روایات داله بر تساوی مقدم است. ١٤٣  
روایات داله بر تساوی در وسائل ٤٧١/١٨ و ٤٦٧ نقل شده است فراجع.

□ فرق هجدهم که شیخ مفید در مقنعة فرموده است:

اگر مجرم در اثر اجراء حد بر او بمیرد اگر حد جاری شده حق الله باشد ديه ندارد اما اگر حق الناس باشد باید ديه او از بیت المال پرداخت شود، ١٤٤ ولی مشهور عدم فرق  
.....  
→  
٢١٦ و جواهر ٤٥٨/٤١ و رياض المسائل ٥٤٤/٢ و مجمع الفائدة، كتاب الحدود ص ٢٨ و جامع المدارك ١٢٨/٦ رجوع شود.

١٤٠ - وسائل الشیعة ٤٣٦/١٨ و ٤٣٧ و ٤٧٣ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

١٤١ - وسائل الشیعة ٤٧٢/١٨ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

١٤٢ - وسائل الشیعة ٤٣٥/١٨ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

١٤٣ - به مسالك ٤٣٩/٢ - ٤٤٠ و مبانی التكملة ٢٧٤/١ و استبصار ٢٣٧/٤ و شرايع و جواهر

٤٥٨/٤١ رجوع شود.

١٤٤ - به مقنعة مفید ص ١١٨ و استبصار ٢٧٨/٤ - ٢٧٩ و تهذیب ٢٠٦/١٠ - ٢٠٨ و جواهر

٤٧٠/٤١ و مسالك ٤٤٠/٢ - ٤٤١ و مجمع الفائدة ص ٥٥ و كشف اللثام كتاب الحدود ٢٣٨ و رياض المسائل

٥٣١/٢ و تحرير الوسيلة ٤٨١/٢ رجوع شود.

است مدرک این فتوی روایت حسن بن محبوب از حسن بن صالح الثوری است: عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته یقول: من ضربناه حدّاً من حدود الله فمات فلا دية له علينا، ومن ضربناه حدّاً من حدود الناس فمات فانّ دية علينا؛<sup>۱۴۵</sup>

و صدوق در فقیه فرموده: قال الصادق علیه السلام: من ضربناه حدّاً من حدود الله فمات فلا دية علينا و من ضربناه حدّاً من حدود الناس فمات فانّ دية علينا؛<sup>۱۴۶</sup>  
وفخرالمحققین: فرموده: و روی عنهم متواتراً من حددنا حدّاً من حدود الله فمات<sup>۱۴۷</sup>...

بنظر می‌رسد که اگر این روایت معرض عنها نباشد از حیث سند واجد شرایط حجیت است، زیرا در سند روایت اول که از کافی و تهذیب نقل شده ابن محبوب می‌باشد، و صدوق هم جزماً به امام نسبت داده و فخرالمحققین هم آن را متواتر دانسته است.<sup>۱۴۸</sup>

#### □ فرق نوزدهم که شیخ طوسی در مبسوط فرموده است:

قال الشيخ فی المبسوط:

التوكيل فی اثبات حد القذف والقصاص جائز عندنا وعند جماعة والتوكيل فی استيفائه ايضاً جائز عندنا سواء كان بحضرة الموكل او فی غيبته وقال بعضهم لا يجوز وفيهم من فرق والصحيح عندنا الاول واما حقوق الله تعالى فلا يجوز التوكيل فی اثباتها ولا يتصور لكن اذا ثبت الحق فليس من شرط استيفائه حضور الحاكم او الامام بل يجوز ان يأمر من يستوفيه بلا خلاف.<sup>۱۴۹</sup>

#### □ فرق بیستم که مجلسی اول در شرح فقیه فرموده است:

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در ذیل جمله آخر روایت مقبوله عمر بن حنظلة که امام

.....  
۱۴۵ - وسائل ۴۶/۱۹ به نقل از کافی و تهذیب.

۱۴۶ - وسائل ۳۱۲/۱۸ به نقل از فقیه.

۱۴۷ - ایضاح الفوائد ۵۱۶/۴.

۱۴۸ - که شاید مقصود از تواتر قطع به صدور باشد.

۱۴۹ - ج ۵ ص ۲۲۸، المبسوط.



علیه السلام فرموده: «در این صورت واگذار، هر دو روایت را و به هیچ یک از آنها عمل مکن تا ملاقات نمائی امامت را، زیرا که توقف نمودن نزد شبهات بهتر است از انداختن خود در مهلکه» فرموده: چون این خبر (مقبوله) در حقول الناس است توقف اولی است و اگر حقوق الله باشد دور نیست که مخیر باشند... ۱۵۰

### مدارک و مراجع:

- ۱- شرایع محقق حلی چاپ ضمیمه مسالک و جواهر
- ۲- مسالک شهید ثانی چاپ سنگی
- ۳- جواهر الکلام شیخ محمد حسن چاپ جدید
- ۴- قواعد علامه حلی چاپ ضمیمه ایضاح الفوائد
- ۵- ایضاح الفوائد چاپ چهار جلدی
- ۶- مفتاح الکرامه چاپ اول
- ۷- مختلف علامه حلی چاپ سنگی
- ۸- کشف اللثام فاضل هندی چاپ اول
- ۹- تحریر علامه حلی چاپ اول
- ۱۰- مستند نراقی چاپ سنگی
- ۱۱- قضاء حاج ملا علی کنی چاپ اول
- ۱۲- قضاء حاج میرزا حبیب الله رشتی چاپ قم
- ۱۳- عروة الوثقی (ملحقات) سید محمد کاظم یزدی
- ۱۴- قضاء آقا ضیاء الدین عراقی
- ۱۵- تکملة المنهاج آیه الله خوئی
- ۱۶- مبانی التکملة آیه الله خوئی
- ۱۷- جامع المدارک آیه الله حاج سید احمد خوانساری
- ۱۸- ریاض المسائل سید علی طباطبائی
- ۱۹- تحریر الوسيلة امام خمینی دامت برکاته

.....

۱۵۰- لوامع صاحبقرانی ۲۰/۱.

- ۲۰ - انتصار سید مرتضی  
 ۲۱ - وسیله ابن حمزه طوسی  
 ۲۲ - مجمع الفائده مقدس اردبیلی  
 ۲۳ - مبسوط شیخ طوسی  
 ۲۴ - تقریرات قضاء آیه الله گلپایگانی  
 ۲۵ - غنیه ابن زهره  
 ۲۶ - خلاف شیخ طوسی چاپ ۲ جلدی  
 ۲۷ - ارشاد علامه حلی ضمیمه مجمع الفائده  
 ۲۸ - مهذب ابن براج چاپ قم  
 ۲۹ - مقنع صدوق چاپ جدید  
 ۳۰ - مقنعة شیخ مفید چاپ سنگی  
 ۳۱ - قضاء آشتیانی چاپ اول  
 ۳۲ - کافی کلینی چاپ آخوندی  
 ۳۳ - تهذیب شیخ طوسی چاپ آخوندی  
 ۳۴ - من لایحضره الفقیه چاپ غفاری  
 ۳۵ - استبصار شیخ طوسی چاپ آخوندی  
 ۳۶ - محاسن برقی چاپ محدث  
 ۳۷ - تحف العقول چاپ غفاری  
 ۳۸ - دعائم الاسلام قاضی نعمان  
 ۳۹ - وسائل الشیعة چاپ اسلامیة  
 ۴۰ - مستدرک الوسائل چاپ اسلامیة  
 ۴۱ - شرح فقیه (لوامع صاحبقرانی) چاپ سنگی  
 ۴۲ - کفایه سبزواری چاپ سنگی  
 ۴۳ - شرح لمعه شهید ثانی  
 ۴۴ - بدایة المجتهد  
 ۴۵ - کنز العمال  
 ۴۶ - سنن ابن ماجه  
 ۴۷ - صحیح مسلم  
 ۴۸ - مسند احمد  
 ۴۹ - سنن بیهقی  
 ۵۰ - التاج الجامع للاصول.

بقیه از صفحه ۸

«جمهوری اسلامی پس از جنگ» نسبت به این مسأله توجه داشته و برنامه ریزی می‌کردند و در تماسها، گفتگوها، و روابط، این خود یک فاکتور مستقل به حساب می‌آید. روشن است که مفهوم بازسازی در دایره این گفتگوها، همان شرکت و سرمایه گذاری در امور عمرانی، تأسیسی یا ترمیمی است که هم برای بازسازی مراکز ویران شده و هم برای ایجاد راه و آب و برق و ارتباطات تا امور نظامی سرمایه گذاری کرده و سازمان و مؤسساتی را به وجود بیاورند که در تولید، توزیع و مصرف، تسهیلاتی را فراهم سازند و طبعاً از این راه ضمن حضور سیاسی اقتصادی و نظامی خود سودی هم به دست آورند. اما از نظر مسئولین کشور، بازسازی منحصر به این قبیل اقدامات و سرمایه گذاری‌ها نبوده بلکه بطور کلی برای مسئولین کشور، برنامه‌های حساب شده و متناسب با مجموعه شرایط